

دیوان اشعار

ششم

غلامعباس ضیفی

بامقدمه

دکتر محمد جواد ضیفی

بہ تصحیح و تعلیقات

مجتبیٰ برز آبادی فراہانی

۱۳۹۴

سرشناسه: ضیغمی، غلامعباس، ۱۳۱۰ -

عنوان و نام پدیدآور: دیوان اشعار شبینم

مشخصات نشر: تهران: اوستا فراهانی، ۱۳۹۳.

مشخصات ظاهری: ۲۱۶ ص. ۱۷ × ۲۴ س. م.

شابک: ۹۷۸ - ۹۶۴ - ۸۹۸۵ - ۳۵ - ۱

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: فهرستنویسی کامل این اثر در نشانی: <http://opac.nlai.ir> قابل دسترسی است

شناسه افزوده: ضیغمی، محمدجواد [دکتر]، مقدمه‌نویس

شماره کتابشناسی ملی: ۳۷۷۵۹۱۳

انتشارات اوستا فراهانی

تهران: خ انقلاب، روبروی دانشگاه تهران، مجتمع فروزنده، ط ۴، واحد ۷۰۳

تلفن: ۰۹۱۲۲۸۸۶۵۳۳ - ۶۶۴۰۸۰۳۴ - ۲۲۴۵۱۷۵۵

نام کتاب: دیوان اشعار شبینم

سروده‌ی: غلامعباس ضیغمی

طرح روی جلد: شرکت طرح و تصویر فراهانی

تیراژ: ۲۰۰۰ جلد

سال چاپ: ۱۳۹۴

نوبت چاپ: اول

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: چاپ صنوبر

شابک: ۹۷۸ - ۹۶۴ - ۸۹۸۵ - ۳۵ - ۱

حق چاپ محفوظ است

فهرست

۹		مقدمه.
۱۹		بخش نخست: مثنوی
۳۷		بخش دوم: غزلیات
۱۲۱		بخش سوم: قطعات، مسمطات و مخمسات
۱۳۵		بخش چهارم: اشعار متفرقه
۱۶۵		بخش پنجم: اشعار مربوط به خانواده
۱۸۳		بخش ششم: دوبیتی‌ها
۲۰۹		بخش هفتم: کشف‌الابیات

مقدمه

اراک از شهرهای مرکزی ایران، در دشتی وسیع میانه کوه‌های بلند و تپه‌های باستانی قرار گرفته است. این شهر روی مدار ۳۴ درجه و ۵ دقیقه و ۳۰ ثانیه در نیمکره شمالی از خط استوا قرار گرفته و روی نصف النهار ۴۹ درجه و ۴۱ دقیقه و ۳۰ ثانیه طول شرقی از نصف النهار گرینویچ قرار دارد.^۱

این منطقه که اکنون بار صنایع سنگین کشور را به دوش می‌کشد - از قرن‌ها پیش - مرکز تمدن و فرهنگ منطقه‌ای بوده است سرشار از فرهنگ‌های گوناگون بازمانده از دوران باستان.

«سرزمین اراک، شهرهای بزرگ و کوچک داشته و طبقاتی از ملل گذشته و اقوام باستانی در آن زندگانی می‌کردند. کرج (آستانه فعلی) روزی محل رتی و فتی امور در مطلع جنبش ایرانیان بوده است. قلعه فرزین (در جابلوق) یکی از پناگاه‌های محکم (بوده) و مردم ناراضی از دولت‌های گذشته در آنجا تحصن جسته و پای مهاجمین را واپس رانده‌اند. برج و فرهان از شهرهای این سامان بوده و در ناحیت دشتی فرهان و ساروق و ماستر تا به آسروان و میقان هم وقتی نمایش داده و به خود بالیده است.»^۲

۱- سیمای اراک - محمدرضا محتاط - آگه - ۱۳۶۸ ص ۳۵

۲- کارنامه (تاریخ اراک) - ابراهیم دهگان - ۱۳۴۵ - چاپ موسوی - ص الف

اراک نام باستانی، یعنی نام پیش از اسلام این منطقه بوده است که عربها آن نام را تغییر داده و عراق نامیدند. تا آنکه دوازده قرن بعد، با پاگرفتن شهری جدید در مرکز این منطقه وسیع، نام سلطان آباد و سپس اراک بر این شهر نهاده شد که کرسی نشین استان مرکزی است و محل مبادلات فرهنگی و اقتصادی صدها شهر و روستای پیرامونش و پرورشگاه فرزندان برومند خود و نامداران گذشته ایران.

در کتاب سیمای اراک به نقل از کتاب‌های نزهت القلوب و مکارم الآثار آمده است:

«نام عراق عجم: و اما راجع به نام عراق عجم که این سفرنامه از آن عنوان گرفته است. در زمان تحریر سفرنامه حاضر منطقه وسیعی از بلاد مرکزی ایران به نام عراق عجم شهرت داشته است که تا قبل از قرن ششم هجری در نزد جغرافی‌نویسان به منطقه جبال مشهور بوده است ولی از آن به بعد به نام عراق عجم نامیده شده است. علت این امر آن است که در نیمه دوم قرن پنجم سلجوقیان بر تمام مغرب ایران استیلا یافتند و همدان را پایتخت خود قرار دادند نفوذ و استیلای آنان تا بین‌النهرین مقرر خلافت عباسی نیز رسید.»^۱

در مکارم الآثار: ذیل کلمه عراق چنین آمده است: «عراق ناحیه‌ایست معروف در ایران که در اصل اراک به فتح همزه و راء مهمله و الف و کاف در آخر بوده و بعد از آن کاف را بدل به قاف نموده و برای تمیز از ناحیه عراق عرب واقع در بین‌النهرین آن را عراق عرب و این را عراق عجم می‌گویند و صاحب عنوان از این عراق عجم است که قاعده آن شهر سلطان آباد است.»

و درباره سابقه تاریخی این نام: «باید متذکر شد که از قرون اول اسلامی به منطقه وسیع ماد بزرگ جبال می‌گفتند در مقابل واژه کوهستان و در قرن دوم اسلامی به ناحیه بین همدان، ری و اصفهان عراق نام نهادند. عراق واژه‌ایست تازی که معرب اراک است. معنی عراق لب آب و کرانه دریاست. توضیح آنکه تازیان پس از تسلط بر حکومت ساسانیان، تیسفون و دیگر بخش‌هایی از ایران که اطراف پایتخت

ساسانی بودند، یعنی نواحی بین دو رود دجله و فرات (بین‌النهرین) را عراق نام نهادند.»

«بنابراین در قلمرو آن روز حکومت تازیان دو عراق وجود داشت که به آنها عراقین، و قسمت کوهستان و جبال را عراق عجم می‌گفتند.»
«قرن‌های متمادی این منطقه، عراق نام داشت. استاد سعید نفیسی در این باره نظر می‌دهد که چون خواستند نام قدیم را زنده کنند نام شهر عراق را به اراک تبدیل نمودند.»^۱

بررسی واژه اراک، عراق، سلطان آباد در فرهنگ‌های لغت

سپه را گرفت از عراق و براند بروی همه نام یزدان بخواند

«بخ ۲۳۲/۲۰۸۹/۷»

«نام نواحی واقع در دو سوی دجله و فرات تا موقع اتصال به دریا. قسمت کوهستانی که بین حوزه‌ی وسطای دو رود دجله و فرات تا نزدیک شدن آن دو رود به یکدیگر (نزدیک بغداد) قرار گرفته است به نام «الجزیره» خوانده می‌شود و قسمتی از سرزمین مذکور که در جلگه قرار دارد، «بین‌النهرین» نام دارد.»^۲

«عراق - ۱. [ع] (ع) کرانه‌ی آب، سرتاسر کناره‌ی نهر یا دریا. اعرقه و عرق (عُر) جمع - و نام کشوری در مغرب ایران، عراقان - عراقین: کوفه و بصره، یا عراق عجم و عراق عرب. و نیز عراق: یکی از دوازده مقام موسیقی ایرانی»^۳

«عراق - به کسر اول معرب است و در اصل آن اختلاف است. ابن درید به نقل از اصمعی گوید که (ایران شهر) را معرب کرده عراق گفتند. صدیقی (لغات دخیل فارسی در عربی قدیم، کونتینگن ۱۹۱۹ ص ۶۹) گفته erak صفتی است از erak (ایران) جمع آن است. فرای گوید: عراق شاید کلمه اصیلی است از پهلوی به معنی

۱- همان، همین - صفحه ۱۴ و ۱۵.

۲- فرهنگ شاهنامه - حسین شهیدی مازندرانی (بیژن) - نشر بلخ - ۱۳۷۷ ص ۴۸۸

۳- فرهنگ عمید - حسن عمید - امیر کبیر

(زمین پست) و کلمه در پهلوی بصورت er (پست، پائین، زیر) آمده و قول اخیر را بر گفتار صدیقی ترجیح داده. عراق به شهر سلطان آباد نیز اطلاق می شده که اکنون آنرا (اراک) گویند.^۱

عراق عجم eraq-e ajam [← ۱- عراق] ناحیه ایست در مرکز ایران شامل ایالات و ولایات مرکزی واقع بین اصفهان و همدان و تهران (سازمان صفوی ۲۰۱) و مشتمل بر شهرهای کرمانشاهان، همدان ملایر، اراک (سلطان آباد) گلپایگان و اصفهان؛ مق. عراق عرب. ضح. - اصطلاح عراق عجم در تقسیمات کشوری ایران تا انقلاب مشروطیت معمول بود، و پس از آن نیز در نقشه های جغرافیائی و تقسیمات کشوری باز مورد توجه بود، ولی پس از تقسیم کشور به استان های مختلف اصطلاح مذکور متروک گردید.^۲

اراک arak (ا) (گیا). درختچه ایست از تیره اراکی ها که فقط شامل یک گونه است. برگ هایش متقابل و کمی گوشه ایست. گل هایش سفیدرنگ و کوچک و به شکل خوشه - که در انتهای شاخه ها قرار می گیرند. می باشد. میوه اش هسته (ه. م.) و زردرنگ است و آن را کبات نامند و در صورتی که نارس باشد سبزرنگ است که خمط یا جهاض نامیده می شود، و خواص داروئی دارد. از برگ این گیاه شتران تغذیه می کنند و از ریشه آن که چوبی و ستر است در قدیم مسواک تهیه می کردند؛ مسواک، درخت مسواک، شجرة السواک. چوج^۳

اراک. [ا] [آخ] (سلطان آباد عراق). از شمال محدود است به فراهان و از مشرق به خاک قم و از جنوب به محلات و کزاز و از مغرب به کوه شازند. آب و هوای آن معتدل و زمستان های آن بسیار سرد می شود. زراعت آن بیشتر دیم و آب آن از چشمه و قنوات و رودخانه مهمی ندارد. در اطراف شهر سلطان آباد چون اراضی شن و سنگلاخ است زراعت کمتر و بعضی سال ها از بلوکات اطراف غله تهیه می شود. در باغ های آن سیب و گردو و آلو فراوان است. مرکز آن سلطان آباد است که

۱- برهان قاطع - محمدحسین بن خلف تبریزی متخلص به برهان - به اهتمام دکتر معین - ص ۱۳۷۰

۲- فرهنگ فارسی معین جلد اول. ۳- فرهنگ فارسی معین جلد پنجم.

مرکز حکومت عراق و بواسطه وقوع در مرکز بلوکات حاصلخیز اهمیت یافته، بنای آن جدید و در سال ۱۱۸۹ هجری شمسی بتوسط یوسف خان معروف به گرجی در زاویه جنوب غربی دشت فراهان بنا شده و شکل آن منظم و بصورت مربع مستطیل است و جمعیت آن حدود ۳۵۰۰۰ تن و به مناسبت جدید بودن آثار تاریخی و ابنیه قدیمه ندارد، نظر به مجاورت با بروجرد و لرستان که دارای گله‌های زیاد است و فروش پشم آنها بالطبع بیشتر در اراک است، صنعت قالی که جنس پشم آن از بهترین پشم‌های ایران است بزودی در شهر اراک توسعه یافته و ترقی بسیار کرد...^۱

بنای این شهر در زمان فتحعلی‌شاه قاجار، سال ۱۲۳۱ هجری قمری (۲۰۵ سال پیش) به نام (قلعه نظامی) نهاده شد. بانی آن یوسف خان گرجی داماد شاه، نام آن را به (سلطان‌آباد) تغییر داد که سپس با توجه به سابقه قبلی، (عراق) نام گرفت.

«در سال ۱۳۱۷ خورشیدی که راه‌آهن جنوب از کنار این شهر عبور کرد و ایستگاهی در کنار شهر احداث گردید، نام ایستگاه را اراک گذاشتند و سپس اینکه متحدالمال یا بخشنامه از طرف وزارت کشور به تمام آبادی‌های واقع در سر راه‌آهن شد که اسم آبادی‌های مجاور به ایستگاه‌های مربوط به همان نام ایستگاه خوانده شود، از این رو عراق تبدیل به اراک گردید.»^۲

«در اینجا سؤالی پیش می‌آید که چرا نام این شهر یا ایستگاه را اراک گذاشتند در پاسخ این پرسش الا و لابد باید متوجه شد که اول کسی که عراق را اراک خوانده کیست آن وقت است که متوجه شعر میرزا آقاخان کرمانی می‌شویم:

عروس جهان است ملک اراک که سرتاسرش مشکیز است خاک

آقا میرزا آقاخان^۳ در این لغت‌سازی مطالعاتی داشته یا نه، چیزی بر ما معلوم

۱- لغت‌نامه دهخدا - جلد چهارم

۲- گزارشنامه - ابراهیم دهگان - ۱۳۴۵ - چاپ موسوی - صفحه ۲۷۴

۳- به گزارش مرحوم استاد دکتر باستانی پاریزی - مقاله ۷ از سلسله مقالات گرفتاری‌های قائم مقام قراهنی، در کرمان و یزد [مجله یغما - سال ۲۹ - شماره هشتم - آبان ماه ۲۵۳۵ (۱۳۵۵ ه. ش) ص ۴۹۳] میرزا آقاخان کرمانی از معدود کسانی از دانشمندان عصر خود بود [آقاخان کرمانی، عبدالحسین: (حدود ۱۲۷۰ - ۱۳۱۴ ق) ادیب روشنفکر ایرانی، دوست و همکار شیخ احمد روحی در عثمانی...] (فرهنگ فارسی اعلام، فرهنگ معاصر - صدری افشار، غلامحسین) که علاوه بر زبان فرانسه، زبان انگلیسی نیز می‌دانست که در ←

نیست و اگر هم دماغی و روی تعصب پارسی‌گری خواسته باشد از عین و قاف
عربی فرار کند مثل اینکه بر صورت از ریشه لغت به دور نیافتاده باشد»^۱
شاید تأثیرپذیری هنرمندان از بد و خوب زندگی بیش از دیگران نباشد ولی بهتر
و بیشتر از افراد دیگر به بازتاب آن می‌پردازند و فراز و نشیب‌ها را به گونه‌ای بازگو
می‌کنند که گاه به عنوان یک شاهکار هنری، همدلی و هم‌دردی انسان‌های هم نسل
و نسل‌های آینده را برمی‌انگیزانند. چنانکه میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی در
زمان معزولی قصیده‌ای سروده است که هفت بیت از جابه جای آن چنین است:

دلا تا کی شکست از دست هر پیمان‌شکن بینی

برآی از سینه کاین‌ها جمله زین بیت‌الحزن بینی
برو بیرون از این خانه، بفر از خویش و بیگانه
کزین دیوان دیوانه، گزند جان و تن بینی
ترا غم خصم دیرین است و هم خانه در این سینه
وزان بی‌رحم پرکینه، بس آفات و فتن بینی
پرت بشکسته، بالت بسته، حالت خسته، بس آن‌که
هوس داری که در کنج قفس طرف چمن بینی
اگر داری هوس، بشکن قفس، برکش نفس تا پس
بساط باغ و راغ و جلوه سرو و سمن بینی
بیا زین تنگنا بیرون، ممان چون بوم در ویران
که آفت از نشستن، راحت از بیرون شدن بینی
زبان چون از زبان آید همان بهتر بود کاکنون

صلاح کار خود را انقطاع این سخن بینی^۲

→ فرانسه اراک یا عراق را با (Q) و در زبان انگلیسی عراق را با (K) می‌نوشتند فلذا او عراق را با (ک) خوانده و اراک شده است و نیز نگاه کنید به مقاله استاد عباس اقبال آشتیانی دانشمند و تاریخ‌دان نامی در مجله یادگار و نیز A. Eastern Persian Irak, London, 1896. - مجتبی برزآبادی فراهانی.

۱- همان - همین، صفحه ۲۷۵

۲- دیوان قائم مقام فراهانی - به کوشش مجتبی برزآبادی فراهانی - ۱۳۸۰ - انتشارات اوستا - ص ۲۴۷

که در این قصیده اندوه بی‌پایانِ عمری رنج و تلاش، برای اعتلای کشور و هم‌وطنان خود را هدر شده می‌داند و شاهی را که برکشیده اوست، خصم خود می‌بیند و می‌داند بعد از عزل، امیدی به ادامه اصلاحات مملکتی او نیست و میدان عمل خائنانه فتنه‌گر و چاپلوسان جیره‌خوار بیگانه گشاده می‌شود و همه‌ی آرزوهای بلند و اندیشه‌های والای او، برای اعتلای کشور جم را به هیچ می‌انگارند و باید درس تلخی را که در مکتب زمان و زمانه فراگرفته است در رساله‌ها و شعرهای خود به پیروان خویش دیکته کند شاید که در آینده شاگردان مکتب علم و سیاست او از آنها آنچه را باید دریابند و بکار بندند.

در میانه این نوشته احساس خود را درباره اراک ضمن یاد از چند شاعر و ادیب فقید معاصر این شهر در چند بیت تقدیم می‌دارم:

اراک شهر بزرگان دانش و هنر است	به نخبه‌پروری از دیگر بلاد سر است
شعور مردم این خطه گشته شهری دهر	زبان تحسین از خاوران به باختر است
چو شد به جوهر احساس میل صاحب‌دل	بگو بیا که در این خطه معدن گهر است
ز علم در سر این خلق هیچ پنهان نیست	وجودشان ز شرار امید شعله‌ور است
ز عشق در دلشان شور زندگی برپاست	نگاهشان همه را سوی مهر راهبر است
به هر کجا گذری، هر تمدنی نگری	ز یک اراکی خوش فکر و ذوق بهره‌ور است
چراغ ذوق بزرگان شعر چون (پروین)	در آسمان وطن سال‌هاست جلوه‌گر است
اگر که مانده سرافراز کشور ایران	ز جوش غیرت (قائم مقام) خون جگر است
که خون به راه وطن برفشانده از سر شوق	و خون‌گهی زد و صد تیغ، بیش کارگر است
زهر دِ هَش، نه فقط از (هزاوه) همچو (امیر)	به هر زمانه یکی مرد، سدّ هر خطر است
صفات مردی او، پرورانده صدها مرد	از آنکه سایه مهرش، چو ابر پر مطر است
به زعم (صدرا) هر شاعری رسد ز دهی	گمان بدار (ادیب‌الممالکی) دگر است
(خزائی) است که چون (رودکی) پیام امید	دهد، به مجمع روشندان گرت گذر است
ز (شاهزیدی) آموزه‌های جنگ مخواه	که تیمسار ادیبان جان پر از شرر است
چنان چو (فردوس) آن شاعر فرهانی	که در نصاب زبان قدیم مشتهر است
ز (کارنامه) (دهگان) بخوان ز پای زمان	بر این مکان به چه میزان شگفتی اثر است

ز علم و حلم (حسابی) ز هوشمندی وی به دهر، مام وطن سرفراز و مفتخر است
 که زر برابر این مردمان فعل، ز قدر هزار مرتبه ای گوهری حقیرتر است
 به امر سلطان، آباد گشت و از این شهر ز چارسو به بهشت برین چهار در است
 ز شرق و غرب و شمال و جنوب بازارش به چارگوشه‌ی گیتی هدایت نظر است
 به هر سرای تجاری، ز دشت‌های هنر شگفتی آور، صدها پدیده‌ی هنر است
 هنروان زده و شهر در سراسر دهر هنر برند، که این خطه باغ پرثمر است
 «نمود یوسف ثانی بنای مصر جدید»^۱ که شاهکار سپهدار دولت قجر است
 چه افتخار از این به که (ضیغمی) را نیز
 به ذکر زادگه خویش سهم مختصر است

در بافت اصلی شهر اراک، در شمال شرقی آن و ادامه کوچه راستین، با فاصله دو گذر از انتهای راسته بازار و میدان ارک، محله درویش‌ها قرار داشت که نام و شهرت آن به سبب سکونت چند خانواده مداح و شمایل گردان در آن محله بود و مشهورترین آنان سید اشرف نامیده می‌شد که همواره با کشکول و تبریزین و ردا و دستار فاخر و محاسن سپید و چهره‌ای نورانی، نمودی از ابهت و شکوه یک عارف وارسته را داشت.

در سال ۱۳۱۰ (ه.ش) در خانه‌ای از این محله، نخستین فرزند خانواده متولد شد که غلامعباس نام گرفت. غلامعباس ضیغمی در شش سالگی به دبستان خیام - که با فاصله زیاد در شمال غربی شهر بنا شده بود و مدیریت آن را آقای عطاءالله مجدی که شخصیتی والا بود، به عهده داشت - رفت. پس از گرفتن تصدیق ششم ابتدایی، به خلاف روش برخی از دوستانش که معلم شدند، به کار شیرینی‌پزی در

۱- تاریخ بنای شهر اراک، مطابق کتیبه نقاره‌خانه شهر (۱۲۲۸ ق) است ولی مصراع دوم بیت زیر به حروف ابجد (۱۲۳۱ ق) می‌شود که بعد از ساخت بازار سردر رفیعی به ارتفاع ۱۶ متر، همطراز طاق‌های گذر اول در پیشانی بازار ساخته شد و برکاشی آبی رنگ یا خط سفید نوشته شده بود: به عهد خسرو صاحبقران و عصر امید «نمود یوسف ثانی بنای مصر جدید» علاوه بر سردر رفیع، در کف ساختمان اصلی ارک به خط برجسته ۱۲۳۱ ه.ق نقش شده است که با تخریب آنها شناسنامه شهر نیز مخدوش گردیده است (به نقل از سفرنامه سرهنگ چیریکف روسی) (شهرهای مرکزی ایران دوره قاجار ۱۸۵۱ م). - مجتبی برزآبادی فراهانی.

مغازه قنادی پدر پرداخت تا اینکه دوازده سال بعد، به استخدام راه‌آهن دولتی درآمد و ضمن کار به تحصیل خود ادامه داد، و به دریافت دیپلم و فوق دیپلم نایل گشت، و تا مدیر کلی بخشی از مدیریت راه‌آهن اراک ارتقا یافت.

نخستین شعرش را در پانزده سالگی که اولین ذخیره مالی خود را، که یک ریال یک ریال از مزد روزانه‌اش فراهم کرده بود، برای پرداخت کسری وجه شکر مغازه پدرش به تاجری (توسلی) نام پرداخت کرد، سرود:

آی بیست تومن، آی بیست تومن

قرار بود بشی دویست تومن

عجب جوراب خریدی

عجب لباس خریدی

عجب حرف‌ها شنیدی

آخر کار تو شل شلی

رفتی جیب توسلی

و بعدها که با گرفتاری‌های زندگی روبرو شد مانند بسیاری از دیگر اهل دلان، پناهش مطالعه بود و دلخوشی و آرام‌بخشش شعرهایی که می‌سرود، شعرهایی که زبانحال او بود و گاه سندهای ماندگار از غم و شادی‌های زودگذرش، بی‌آنکه در جایی ارائه شوند، نه در محفل‌های خانوادگی و دوستانه و نه در گردهم‌آئی‌های مذهبی و ملی و نه در رسانه‌ها. ولی این شعرها از اندوه او می‌کاست و تحمل دشواری‌ها را آسان می‌کرد.

برخی از افراد برای افزایش توان تحمل خود به ماده‌های مخدر پناه می‌برند ولی او همانند بسیاری دیگر از هنرمندان آرامش روان را در بازخوانی تراوشات ذهنی و بازگوئی رازهای درونی خویش جویا می‌شد. پایان‌بخش این مقدمه، چند دوبیتی از این شاعر است:

به یاد دلبر سیمین برم مو

به یاد عشوه‌ی آن دخترم مو

خداوندا به یاد دلبرم مو

به یاد خال و چشمون قشنگش

چو دل را بر تو بستم چاره‌ام چیست
 ز عشقت مست مستم چاره‌ام چیست
 تو دل بردی بیا دلدار من باش
 به عهد تو نشستم چاره‌ام چیست

تو گر با من جفا کردی نرنجم
 رقیبم را رضا کردی نرنجم
 اگرچه جز تو محبوبی ندارم
 دلم را گر رها کردی نرنجم

به زلفان بلندت چشم دارم
 به ابروی کمندت چشم دارم
 به اندام چو سروت ای دلارام
 به لب‌های چو قندت چشم دارم

جفاکارا پریشانم تو کردی
 ز غم سردر گریبانم تو کردی
 غریب و بی‌کس تنها شدم من

ز حسن خویش حیرانم تو کردی
 با احترام بسیار - دکتر محمدجواد ضیعی

تهران - بهمن ۱۳۹۳ خورشیدی